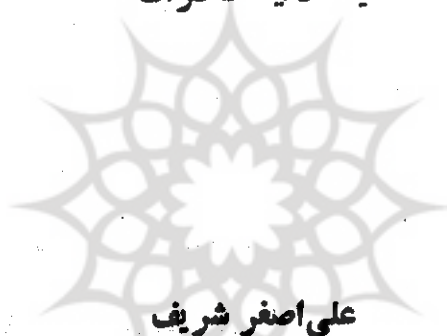


(۳)

سیمای قاضی

با
يك دنيا خاطرات



علی اصغر شریف
مستشار دیوان عالی کشور

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به ششاده رویی قاضی و صافی قلبش ،
و تیز بینی و خیر اندیشیش توجه کنید
و با دیده احترام به او بنگرید .

در دو شماره پیش يك بار سیمای قاضی را با روانشناسیش، يك بار با ادب-
پروریش ضمن بیان خاطراتی از هر دو گونه برانگیختگیهای عاطفیش نشان دادیم
و تجلیات آنرا در اجتماع ارائه نمودیم . حال ما جلوه های دیگری از تلقین
آگاهانه هنرش را بمردم برمی شمیریم : آن جلوه های رؤیا آفرین با آن جلوه-

های روحنواز اندیشه‌اش ، آن جلوه‌هایی که روان آدمی را نوازش می‌دهد و جان می‌بخشد ...

آری ، برای همین جلوه‌هاست که به پیش خود مجسم می‌کنم، چه خوب است گاهی قاضی موقر و دوست داشتنی نقره داغ شود ، تاوان و ترجمان دهد ، جزای نقدی بپردازد! مثلاً ماشین خود را اضطراراً در جای ممنوع ، يك جا، دو جا، سه جا متوقف کند و برگهای جریمه چسبانیده شده بشیشه ماشین از طرف مأموران انتظامی را از روی غیظ و دلخوری بر کند و با پرداخت جریمه مزه جریمه کردن را بچشد! چه خوب است گاهی قاضی در اوج قدرت از خود فرار کرده خویشتن را بدست خود زندانی کند؛ در چهار دیواری سرد زندان خصوصی، يك جا صورت نازپرورش را بدیوارهای سرد آن از روی لطف بچسباند و باز گیرد و دوباره بچسباند؛ در جای دیگر از روی غیظ و عصبانیت همه و را چنگ زند، مشت‌ها را بدر و پنجره بکوبد و از کوره وجدان خود داد و فریاد کشد و بصورت خویش تپانچه زند؛ يك جا غل و زنجیر سنگین عدالت را پپای خود بسته احساس درد کند و در محدوده زندان با تلاش خستگی پذیر بسختی راه برود؛ و چه خوب است قاضی، آن قاضی که همواره حقیقت بین او و اصحاب دعوی سرگردان است، بیگانه از زندگی، آزادی خود را کم کند و برای آرامش روح خود بجای آزادی و زندگی حبس را انتخاب نموده زندانی شود! یا از جهت استغفار گناهان نا کرده هم حاکم باشد و هم مجری و میر غضب حکم خود!

آری ، دلم می‌خواست گاهی قاضی از پرتو رنجهای دیگران ، از تابش ستمهای ستمدیدگان، در درون خود ایجاد رنج کند! آنوقت است که می‌توان باور کرد که قاضی از برون نگری چشم پوشیده ، در عین محرومیتها و دوری از مظاهر خوش رنگ و نکار تمدن و زندگی ، اعراض از خوشی های زمانه ، پرهیز از معاشرت‌ها و بی بندوباریها، برای حفظ شئون قضایی و با درون نگری مصیبت‌هایی تحمل کرده است که این مصیبت هم سربار رنجها و محرومیت‌های دیگری خواهد بود!

هم اکنون باید دید آیا این رنج و مصیبت خود آفرین که قاضی بدست خود فراهم می‌سازد ، مرهمی برای زخمهای درمان ناپذیر کسی خواهد بود! گویا سعدی هم در این مورد با این فکر همراه است که می‌فرماید:

دند درستان را نباشد درد ریش!

جز بهمدردی نکویم درد خویش.

گفتن از زنبور بی حاصل بود

بایکی در عمر خود ناخورده نیش.

تا ترا حالی نباشد مثل ما ،

حال ما باشد ترا افسانه بیش .

سوز من بادیگری نسبت ممکن ،

اونمك دردست ومن برعضو ریش .

بلی ، من در دوجا خودرا زندانی کردم تامشکلی را با همدردی و وجدان پاک حل کنم. حال جادارد حوصله بخرج دهید تا شمارا به آنجا هدایت کنم و این دو منظره را در پیش چشم شما بگذارم : یکی در محیط خواب ورؤیا وعالم بی خبری؛ دیگری درمحوطه بیکران وجدان . می خواهم هر دو نوبت را برای شما باز گو کنم و خیال می کنم این دو خاطره بگفتنش بیرزد :

خاطره اول

خواب و ناخود آگاه قاضی

من رئیس شعبه چهار داد گاه جنایی بودم؛ شعبه چهار داد گاه جنایی تازه در تهران تشکیل شده بود که ریاست آنرا بعهدۀ من وا گذاشتند ، یعنی مرا از ریاست هیئت تجدید نظر املاک وا گذاری که کارش رو باتمام بود ، بشعبه جدید التأسیس داد گاه جنایی گماشتند . انتخاب همکاران بیشتر بنابه پیشنهاد این جانب صورت گرفت ، زیرا با همه آنان بجهت فهم و هوشی و درستیشان دلبستگی خاصی داشتم .

پس از مدت زمانی که از تشکیل شعبه محکمه جنایی گذشت ، توجه مردم و ارباب رجوع بشعبه مزبور معطوف گشت و محاکمات خاصی از قبیل محاکمه سید غضنفر در شعبه چهار جریان پیدا کرد که در موقع خود بعلم بسیار سر و صدای زیادی داشت .

یادم می آید ، رئیس يك داد گاههای استان در آن تاریخ می گفت : « اغلب متهمین و وکلای مدافع که کاری در داد گاه جنایی دارند ، التماس و تقاضای کنند که پرونده آنان بشعبه چهار ارجاع شود . مگر در آن شعبه چه می گذرد ؟ آیا ارفاقهای بیجا و تجدید جلسات بی جهت می دهد ؟ » جواب دادم : « رمزی در کار نیست ، جز آنکه با کمال حوصله بحرف و درد دل های متین و مدافعات و گفته های وکلای مدافع گوش می دهیم و احترام می گذاریم ، حتی وکلایی که تریبون می خواهند داشته باشند و برای جلب انظار تماشاگران در محاکماتی که

که تماشاگر زیاد جمع کرده باشند. و با این وجود خلاصه اظهارات آنان را وارد پرونده می‌کنیم، بدین امید که در مقام بالاتر، یعنی دیوان کشور هم، به آن گفته‌ها توجه شود.

با این موقعیت پرونده قتل بشعبه چهار جنایی ارجاع شد که موضوع سخن و شاهد مثال ماست. پرونده مربوط بقتل رعیتی از رعایای قدیم بود. چهار نفر متهم داشت: يك رعیت شرور و سه برادر از بزرگان و ثروتمندان برجسته آن زمان و پسران ارباب ده. یکی از سه برادر در آستانه ازدواج با خانواده محترمی که در آرزو و انتظار روشن شدن نتیجه پرونده، یعنی رأی دادگاه بر برائت یا مجرمیت او، بود. و شاید بعقل موقعیت خانواده عروس متوقع بودند که نظریه دادگاه را در این مورد قبل از تشکیل جلسه و خاتمه محاکمه بدانند! ولی چطور می‌توان چنین توقعی را جامه عمل پوشاند و خدای نکرده نظری برخلاف قانون و انصاف و عدل قبلا ابراز کرد؟

محاکمه تشکیل شد. يك طرف اولیای دم و مدعیان خصوصی رعیت مقتول با وکیلشان، يك طرف سه نفر متهم خوش لباس، تمیز، قابل احترام و آزاد بقید و کیل، با اضافه رعیت دیگری که سابقه شرارت داشت و زندانی بود با چهار وکیل درجه يك و سرشناس. طرف دیگر دادستان، نماینده قانون؛ و بالاخره در مقابل این صف آرای دادگاهی مرکب از پنج نفر قاضی بیطرف. انگیزه قتل: کوشمالی و تنبیه کسی که سایر رعایا را بطغیان و عصیان برضد ارباب ده و خاندانش وادار کرده بود!

مطلبی که خارج از حدود محاکمه و وظیفه دادگاه در جریان بود و صحبت می‌شد، این بود که حق الوکاله و کلای مدافع در حدود یکصد و بیست هزار تومان تعیین و تعهد شده، در حالیکه متهمین حاضر نبودند، قطعه زمینی ورثه مقتول بدهند که ورثه زندگانی آینده خود را اداره نمایند یا رضایت آنان را با پرداخت مبلغی جلب نمایند که این خود باعث اعجاب ما و سرسختی متهمین بود!

محاکمه چندین روز طول کشید. مطلبی که همواره بین اعضای دادگاه و

اینجانب جریان داشت ، با توجه بوجنات متهمین وظاهر آنان ، موضوع باور نکردنی بود که برادران مزبور باچنان آراستگی خود مستقیماً مداخله و مباشرت درقتل رعیتی داشته باشند !

بالاخره پرسشها ، تفهیم دلایل و نشانیهای کیفرخواست ، استماع اظهارات وکیل مدعیان خصوصی ، و اقامه دعوی دادستان و مدافعات و کلا خاتمه یافت ، وقت آخرین دفاع هم رسید . برای اینکه وقت مفصلی جهت مطالعه و مباحثه و صدور حکم باقی باشد ، آخرین دفاع یکی از متهمین را بروز بعد موکول کردیم تا فردای آنروز اعلام پایان دادرسی بشود .

بین این دو جریان يك شب فاصله بود ، شبی که فردای آن باید سر نوشت پرونده و سه چهار خانواده معلوم گردد . در چنین شب اضطراب آوری ، مانند اینکه بشر بخواهد از فضای زمینی خود خارج شده از جو زمین بالا و بالاتر رود و دریچه آسمان را برای کشف مجهولات بکشد و بدریای آرامش ماه قدم بگذارد ، این دلهره و اضطراب را من گذراندم و خود را در موقع خواب زندانی کردم و از خدای خود خواستم صحنه مبارزه را در خواب بچشم دل به بینم و حقیقت را آنطور که واقع شده ، آشکارا علم الیقین حاصل کنم . آری چه خوب گفته شده :
«سروصدا انسان را پیرستش خاموشی ترغیب می کند !»

حال خواب ، خواه بقول شوپنهاور « يك قسم جنون کوتاه » باشد یا بگفته فروید « وسیله ای برای ارضای تمایلات وازده یا حاصل کوششی که فرد در راه ارضای تمایل و آرزوی واپس زده می نماید » ، تلقی شود یا بقول ارسطو « خواب دیدن مولود فعالیت های روحی در حین خواب » باشد ، و خواه به تعبیر دیگر « انعکاس جهات کامل شخصیت ، دلبستگیها ، تجربیات ، آرزوها ، تمایلات ، اعمال روزانه ، اطلاعات جمع آوری شده قبلی و بالاخره خود احساس و هیجانات ناشی از آنها » و خواه « عکس العمل پنهانی ناخود آگاه میل و آرزوهای واپس زده یا کمشده » باشد ، هر چه فرض کنیم و بگفته هر يك از بزرگان توجه شود ، شبانگاه از ضمیر پنهان و ناخود آگاه خود خواستیم ، استعانت جستیم و آرزو کردیم . همانطور که

ضمیر ناخود آگاه شاعر بشعر و شاعری، نقاش به نقش و نگار، مجسمه ساز به مجسمه و تندیس، موسیقیدان به نت و وزنهای متوجه است و از دل بیدار خود الهام می گیرد، ضمیر ناخود آگاه قاضی هم در معارضات روزانه و محاکمات جاری از تمام وجود خود استمداد می جوید و امید الهام دارد. من خواب را مانند پیشینان الهام خداوندی دانسته نه مخلوق ذهن شخصی خود.

باین امید در آستانه خواب بزندان تهیه دیده خصوصی بخواب رفتم و در عالم بی خبری بناقوس زمان گوش فرا دادم با دعوت قبلی بصحنه زد و خورد رهبری شدم. همه گوشه و کنار قتلگاه را با نشانه افراد شناخته شده و اشارات واضح و میزان مداخله هر یک در غیر مورد منازعه دیدن کردم و ریزه کاریهای قتل را در ذهن خفته خود سپردم. ولی ناگهان از هیبت نزاع و گریز و قتل از خواب پریدم و در دامان امن زندگی چشم کشودم و نقشه محل و قتل و خصوصیات آن با کیفیات رؤیت شده را در آن دل شب بروی کاغذ آوردم و فریاد زدم، «ای وای خواب بحوادث جدید روز پیش وابسته است!»

فردا صبح با همان نقشه و بادل آرام و حضور ذهن بداد گاه آمدم و آخرین دفاع متهم دفاع نا کرده را شنیدیم و پایان دادرسی را اعلام و باطاق مشاوره رفتیم. پرونده را بدست گرفتیم و نشانیهایسی که دیده و رسم کرده بودم، در لابلای آن عیناً یافتیم، در صورتیکه تطبیق دادن اوراق پرونده با نقشی که کشیده بودم، برای رفقا و اقماً اعجاب آور بود و مورد سؤال و در مظنه طرفداری واقع شده بودم. جواب دادم، این حکم را من می نویسم و این نقشه نقش مداخله کنندگان در قتل و نحوه دخالت آنان است که بمن الهام شده. پس از تبادل نظر و مطالعه کافی عقیده آنان را خواستم. مستشاران دادگاه یکی را بیگناه و سه نفر دیگر را مجرم می دانستند که با نظریه این جانب کاملاً مطابق بود؛ یعنی کسی که قصد ازدواج داشت، چون همان روز از خارج به محل آمده و در توطئه قتل دست نداشت، حتی مجنی علیه را قبل از مرگ با اتفاق مادرش باماشین خود به بیمارستان رسانده بود و مباشرت و دخالتی هم در قتل نداشت، تبرئه شد و هر یک

از دو برابر به دو سال ورعیت سومی بعلت سابقه شرارت به سه سال حبس قابل مجازات می‌دانستند. بهمین نحو مقدمه حکم با نشانیها و خصوصیات و ادله جرم و میزان مجازات و دلیل برائت نوشته شد و بدادگاه رفتم تا رأی دادگاه بوسیله منشی در جلسه علنی قرائت گردد.

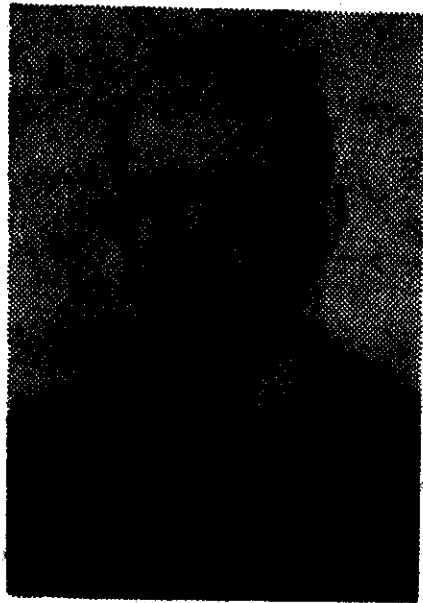
در جریان خواندن رأی دادگاه احساس کردم این حکم در روحیه ورثه مقتول و قتله يك جور تولید هیجان می‌کند. هر چه بیابان حکم می‌رسید، می‌دیدم و کلا با هم در گوشی صحبت می‌کنند و هر کدام جای خود را بدیگری می‌دهد و خلاصه جنب و جوشی هست که جلب توجه اعضای دادگاه و تماشاگران را کرد. پس از خاتمه قرائت رأی و امضای ذیل آن بوسیله متهمین و وکلای آنان یکی از وکلای را خواستم و گفتم مثل این است که در حین قرائت رأی باموکلین و سایر همکاران گفتگو و مشاجره لفظی داشتید، موضوع از چه قرار است؟ آیا ما اشتباهی کرده‌ایم؟

وکیل مزبور گفت: «حقیقت قضیه این است که موکلین می‌گویند، آیا دادگاه خود در این معرکه و عرصه کارزار حاضر بوده است که واقعه را با نشانیهای موجود تطبیق و حکم داده است؟ این حکم با حقیقت واقعه توافق دارد!»

من در این جا دانستم که فکر بیدار ما آگاه آگاه است و قدرت ملکوتی و جنبه پیشگویی خواب که نقطه ثقل همه اسرار روح آدمی است، حقیقت را بما ارائه کرده و بروی کاغذ آورده‌ام.

آری، من در خواب و زندانی که برای خود ساخته بودم، با پیوستگی تصورات و تداعی معانی مطلب را شکافتم و به آرامی و سربلندی بیرون آمدم و دفتر خروج اداره را با آزادی روح و حریت ضمیر خود امضا کردم ...

علی اصغر شریف، متولد ۱۲۸۰ تهران
فارغ التحصیل مدرسه قدیم علوم سیاسی
وسپس دانشکده حقوق تهران رشته قضایی.
زبان خارجه عربی و فرانسه. ورود به خدمت
دادگستری در زمان شادروان داور بسمت
«مدیر دفتر محاکم شرع تهران». پس از
انتقال به قسمت قضایی به ترتیب به سمتهای
زیر برگزیده شده: وکیل عمومی پارک
بدایت تهران، دادیار دیوان جزا، مشاور
اداره حقوقی، رئیس شعبه محکمه استیناف
رئیس هیئت املاک و اگذاری، رئیس دادگاه
جنایی، عضو معاون دیوان کشور و مستشار



کنونی دیوان کشور.

شریف قلمی شیوا و آثار گوناگون از جمله خونبهای ایران، مکتب عشق،
همای همایون، نازبخت و نوشگفته‌ها دارد. «خونبهای ایران» در دو جلد ۱۳۰۵
۱۳۰۶ وقایع جنگ اول جهانی و عواقب شوم آنرا با توجه به وضع اجتماعی ایران
در آن روز تشریح می‌کند و مورد توجه محافل داخلی و خارجی قرار گرفته؛
همچنین مقاله‌های متفرق در مجله‌های حقوقی و اثر ارزنده دیگری بنام «تصرف
عدوانی» در دو جلد که در ستون کتابشناسی شماره ۱۱۲ این مجله از نظر خوانندگان
محترم گذشت.

خاطره دوم

وجدان و محوطه وجدان

من بار دیگر در مورد دیگری در وجدان خود با آگاهی بشخصیت خود،
خود را زندانی کردم. برای اینکه باندای درونی خود بگفتگو پردازم و چنانکه
گفته‌اند، «برای آنکه بایستکیها را از بایستکیها تفکیک کنم». حال این مورد
را نیز برای شما تشریح می‌کنم:

پرونده‌ای با اتهام استفاده از سند مجعول در دادگاه جنایی مطرح گردید
که متهم آن يك نفر زرتشتی پیرمرد محترمی بود که می‌گفتند، مرد خیر خواه
و نیکوکاری است که از قبل او عده زیادی نان می‌خورند و به آبادانی و ساختمان
علاقه‌مند بوده و در اثر واگذاری زمین بجمعی همرا صاحب خانه کرده است.

اتهامش اینطور بیان شده بود که نامبرده در رونوشت نقشه ثبت اسناد حد زمین را تغییر داده، در اثر این تغییر حد مقدار زیادی زمین (بایر کردن کودال بزرگی و هم سطح قرارداد آن بحدود مجاور) استفاده کلانی کرده - است و حال آنکه اسناد معارض هم در دست عده‌ای موجود می باشد و بر طبق ماده ۱۰۶ قانون مجازات عمومی تقاضای تعیین مجازات او شده بود.

اصل نقشه که باید در پرونده ثبتی موجود باشد، مفقود گردیده و مأموران ثبت و متصدیان کار اساساً تحت تعقیب در نیامده بودند. ولی پیرمرد را بعنوان استفاده از سند مجعول، یعنی تغییر خط و نقطه گذاری در رونوشت نقشه مورد تعقیب قرار داده و کیفر خواست جنایی برای او صادر کرده بودند.

پرونده مطرح شد، و محاکمه آغاز گردید. يك نفر مدعی خصوصی هم پرونده پیدا کرد. در جریان دادرسی مخصوصاً روزی که خاتمه دادرسی نزدیک بود، عده زیادی زن و بچه، کارگر و کاسب، رفتگر و بیچاره هر کدام برگ مالکیتی در دست بداد گاه مراجعه و زمین خود را می خواستند. معلوم بود، این عده از طرف مدعی خصوصی حقیقی بقصد اینکه بتواند داد گاه را تحت تأثیر خود قرار دهد، تجهیز و فرستاده شده بودند.

بخاطر دارم، آخرین روز محاکمه جمعیت فزونی گرفت. همه يك برگ مالکیت در دست بایک صد از زمین خود و مجازات متهم را خواستار بودند. تمام سرسرای مقابل داد گاه جنایی و اطراف آن از طرف چنین جمعیتی اشغال شد.

داد و فریاد زن و بچه‌ها بالا گرفت. سروصدای مردان و کسانی که رهبر زنها و بچه‌ها شده بودند، بیش و بیشتر می شد؛ در صورتیکه مدعی خصوصی حقیقی که دادخواست داده بود، فقط يك نفر بود! در اینجا پس از اعلام پایان دادرسی تدبیری بخاطرمان رسید که ناهار را در اداره مانده و دنباله بحث و گفتگو را بشب بکشانیم. طبیعتاً حوصله چنین مدعیانی سر نخواهد رفت. آن پسر بچه خوابش می گرفت،

آن دختر کوچولو گرسنه می ماند، مادرش خسته و ناتوان می شد. کم کم میدان را خالی خواهند کرد. همینطور هم شد، یکی پس از دیگری خود را کنار کشید. بتدریج سر سرا خالی می شد. کارکنان دفتری اخبار شکست جمعیت و تفرقه آنرا بمامی دادند. خلاصه چیزی نگذشت که ما ماندیم و متهم! متهمی که بنان و پنییری قناعت و رزید و در پشت در با انتظار نشست. هم او خود را محبوس ساخت، هم ما خود را در اطاق در بسته. برای تعیین سر نوشت او وعده ای شاکیان خصوصی دیگری که هنوز وارد محاکمه نشده بودند ما آزادی خود را محدود کردیم. آری ما خود را در اطاق مشاوره محبوس ساختیم، اطاقی که يك در آن بوجدان ما و در دیگرش رو بقانون و انصاف بازمی شد.

در این محدوده و در این محوطه ما با وجدان که قطب نمای قانون و عدالت است، بمبارزه برخاستیم؛ واقعا حس می کردیم، حرارت بدن و فشار خون هر يك از ما بالا بالاتر می رود، کاملاً تب کرده بود، شب سوزانی که شکفتگی وجدان و دریافت وجدانی ما را آزار می داد. آیا احتمال می رفت و می توان حدس زد، در این تب سوزان قدرت خلاقه و نیروی روانی را قادر بودیم از دست ندهیم، یا می توانستیم بر تنزل روحی خود مسلط شویم و از سقوطش جلوگیری کنیم؟

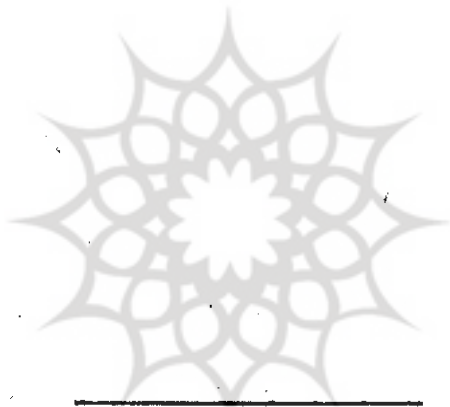
نتیجه مباحثه و مشاوره چنین شد که با کثرت او را تبرئه نمودیم، زیرا رو نوشتی که اصل آن در بین نبوده و جاعل آنهم معلوم نیست و علم متهم هم بجمعیت آن روشن نگردیده و در ضمن با توجه بحیازتی که در کار پر کردن گودال بنخرج داده و مخارجی که برای احیای آن متحمل شده، بعلت عدم تکمیل ارکان بزه عمل انتسابی قابل تعقیب کیفری تشخیص نشد. البته در آن موقع محدوده شهر تعیین نگردیده و قوانین مربوط بزمینهای بایر و مسیل و تپه ها وضع نشده بود. با این ترتیب و با چنان استدلالی داد گاه او را از بزه انتسابی تبرئه نمود، در حالیکه این جمله همواره بین اعضای داد گاه در جریان کار مورد گفتگو واقع می شد که محکومیت این پیر مرد هفتاد ساله مساوی با ضربه روحی نا کفانی او در

پشت در دادگام و بیکار شدن عده زیادی کارگر که در زمینهای احیا شده و مشغول کار بودند، می باشد.

با این ترتیب حکم برائت او نیز در دیوان عالی کشور مورد ابرام قرار گرفت و گفته ها و استدلال دادگام را صحه گذاشتند.

در اینجا بود که من واقعاً در اینکه خود را در زندان وجدان خود محبوس ساخته و بحقیقت واقعه از روی قانون و انصاف قضاوت کرده بودم، خرسند و خوشنود بودم. زیرا تنها گریز گاه قاضی، تنها مأمن آشفتگی روان قاضی در این گونه موارد وجدان اخلاقی و روان پاک اوست که او را از هر گزندی بخاطر رعایت بیطرفی و حفظ شئون خود، مصون و محفوظ نگه می دارد.

آری این است جلوه سیمای قاضی، این است برداشتی از يك چهره تا بناکش ...



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی